

قصه‌ی

شاه و درویش

(از مولانا هلالی جغتایی استرآبادی)

تألیف و شعر و ادب فارسی

(۳)

بکوشش

عباس یزدی

انتشارات فرهنگ دانشجو

سرشناسه: هلالی جغتایی، بدرالدین ۹۳۵ ق.
 عنوان و پدیدآور: قصه‌ی شاه و درویش (هلالی جغتایی)، بکوشش عباس یزدی
 مشخصات نشر: تهران: فرهنگ دانشجو، ۳۹۳، ۸۰ ص
 شابک: ۳-۷۱-۸۴۷۹-۹۶۴-۹۷۸
 فروست: گلستان شعر و ادب فارسی (۴۳)
 شناسه افزوده: یزدی، عباس، ۱۳۳۰، گردآورنده
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۰ ق.
 رده‌بندی دیویی: ۴ / ۸۱۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۱۲۸۹۹

انتشارات فرهنگ دانشجو

عنوان : قصه‌ی شاه و درویش
 بکوشش : عباس یزدی
 ویراستار : محمد یزدی
 ناشر : فرهنگ دانشجو
 طرح جلد : فرشاد
 چاپ : نسیم
 نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۳
 شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت : ۶۶۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است
 مرکز پخش: انتشارات فرهنگ دانشجو: خیابان انقلاب - خیابان بهار - برج بهار

طبقه پنجم - واحد ۵۹۹

تلفن: ۰۹۱۲۳۱۳۷۵۹۵ - ۵ - ۷۷۶۱۶۹۵۴ - ۷۷۶۱۶۳۵۱

فکس: ۷۷۶۱۶۴۸۲

شابک: ۳-۷۱-۸۴۷۹-۹۶۴-۹۷۸

ISBN 978-964-8479-71-3

تقدیم به:

مردم عزیز ایران و دوستداران شعر و ادب فارسی در سرتاسر جهان و هدیه به روان پاک شاعران، دانشمندان، نویسندگان و مترجمان ارجمندی که عمر عزیز و گرانبهای خود را تا آخرین لحظات حیاتشان، خالصانه در راه اعتلای فرهنگ و ادب فارسی و تربیت و هدایت جوانان این مرز و بوم صرف نمودند و آثاری جاویدانه و ماندگار از خود به یادگار گذاشتند. روحشان شاد و یادشان پیوسته گرامی.

گر گناهی کردم، خداوندا، ببخش!	چون گنه را عذر می‌آرم، خداوندا، ببخش!
پای خجلت را روی سر من درگاه تو	دست حاجت پیش می‌دارم، خداوندا، ببخش!
گر گناهم سخت بسیار است، رحمت نیز هست	بر گناه سخت بسیارم، خداوندا، ببخش!
چون پذیرفتار بد رفتار نادان من، وویی	بر من نادان و رفتارم، خداوندا، ببخش!
پیش تو از روز آلت آوردم اقرار «بلی»	هم بر آن پیشینه اقرارم، خداوندا، ببخش!
بخششت عام است و می‌بخشی سزای هر کس	گر به بخشایش سزاوارم، خداوندا، ببخش!
ناامیدی بردم از یاران، که می‌اندوختم	رو نومیدی تو یی یارم، خداوندا، ببخش!
آبرویم نیست اندر جمع خاصان را، ولی	آب چشم بدست و می‌بارم، خداوندا، ببخش!
عالمی بر عیب و تقصیرم تو، یارب! دست گیر	واقفی بر عیب و تقصیرم، خداوندا، ببخش!

گفته‌ای بر زاری افتادگان بخشش کن

اینک آن افتاده‌ی زارم، خداوندا، ببخش!

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
فهرست مطالب	۵
پیشگفتار	۷
زندگی‌نامه هلالی جغتایی	۱۱
مثنوی شاه و درویش	۱۷
«قصه‌ی شاه و گدا»	۱۷
مناجات‌های شاه و مناجات	۱۸
مناجات‌های شاه	۱۹
در نعت امام حسین (ع)	۲۰
وصف معراج سوادیه (ع) و صحابه‌ی بزرگوار آن حضرت (ع)	۲۱
در منقبت حضرت علی (ع)	۲۲
تعریف کلام فصیح و شاعرانه	۲۳
سبب تصنیف کتاب	۲۴
خطاب هلالی به مدعی	۲۶
آغاز قصه‌ی شاه و درویش	۲۶
آزادشدن شهزاده از مکتب و ملول یوسف در راه	۳۰
حال گدا هنگام شب در جدایی از شاهزاده	۳۱
حالات شاه و گدا در مکتب	۳۲
افسونگری شهزاده به معلم برای دلداری درویش	۳۳
حال عشق شاهزاده با گدا	۳۳
افشای راز عشق و ملامت عوام	۳۵
آگاه شدن مردم از حال درویش و پیدا شدن رقیب کافرکیش بدانند	۳۶
راندن گوتوال گدا را از مکتب به رقابت خود	۳۶
رفتن گدا به هنگام شب بر در شاهزاده	۳۷
نالیدن درویش در کوی شاه	۳۸
دیدار شاه از بام در شب ماه روشنی	۳۸
کبوتربازی شاه و نظاره کردن درویش	۳۹
سر راه گرفتن رقیب درویش را	۳۹
جستن کبوتر شاه برای درویش و نامه نوشتن به بال او	۴۲

۴۳	رفتن شاهزاده به میدان
۴۵	وصف کمان شاه
۴۶	مناظره‌ی تیر و کمان با یکدیگر
۴۷	پاسخ کمان به تیر و صلح کردن
۴۷	آگاه شدن مردم از عشقبازی و دلداری درویش و بهانه‌ی وی
۴۸	حیله کردن رقیب و آگاه نمودن شاه گدا را
۴۹	منتظر بودن گدا در کوه به مقدم شاه
۵۰	وصف غزال کوهی
۵۰	پیم آرایی لشکر به شکار
۵۲	تعقیب غزال توسط شاهزاده و رسیدن هر دو پیش گدا
۵۳	پیم آرایی شاه و نظر کردن گدا
۵۵	رفتن شاهزاده به دیدار درویش
۵۷	به شهر آمدن شاهزاده
۵۹	اقامت شاهزاده در کوه
۶۰	رفتن شاه پیش گدا و اشارت تخت نشینی
۶۳	نامه‌ی خسرو به شهرزاده
۶۴	آمدن شهرزاده به شهر و استقبالی از او
۶۵	در صفت خزان و وفات خسرو
۶۶	وصیت خسرو و وفات او
۶۷	در موعظه و نصیحت
۶۸	به تخت نشستن شاه و وفای عهد با درویش
۶۸	آمدن گدا به دربار شاه
۶۹	وصال درویش و دوری او از جور رقیب
۷۱	پیروزی شاه بر دشمن و کشته شدن رقیب
۷۲	زندگی شاه و گدا با یک دیگر
۷۴	در بی‌وفایی عمر
۷۴	در خاتمه‌ی کتاب
۷۶	حکایت به طریق تمثیل
۷۷	مناجات
۷۹	فهرست انتشارات فرهنگ دانشجو

پیشگفتار

ای که تو اصل هر موجود هستی و بوده‌ای و خواهی بود
هر بلند و پست تویی همه هیچند، هر چه هست تویی

آثار ادبی ایران با زنجیر اندیشه‌ها، باورها، هنرمندی‌ها و عظمت روحی و معنوی ملت بزرگ ایران است. نه تنها آثار تاریک و پراکنده حوادث پر فراز و نشیب بسیاری را پشت سر گذاشته و امروز بدست ما رسیده است. نه تنها این آثار، نشان دهنده‌ی تجربه‌ها، ژرف‌اندیشی‌ها و تلاش و کوشش فرزندان ادب و فرهنگ ایران و عظمت روح بلند و حقیقت جوی آنان است. هر برگ از ادب و فرهنگ ایران زمین، گاه نمایانگر آثار منظوم و منثور شاعران مشهوری چون فردوسی، نظامی، سعدی، خلیفه، خواجه‌ی کرمانی، سلمان ساوجی، ناصر خسرو، خیام، سنایی، شیخ عطار، مولانا جامی، حبیب تبریزی، فیض کاشانی، وحشی بافقی، پروین، ایرج میرزا، بهار، الهی قمشه‌ای، شمس‌الدین، غزالی، قائم مقام ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، عین‌القضات همدانی، ابوالفضل بن علی، غزالی، قائم مقام فراهانی، دهخدا، معین و دیگران است که با برخورداری از فرهنگ اسلامی و ذوق و کوشش فراوان، خویش، آثار ماندگاری خلق کرده و سرمایه‌های گرانبیه‌ی ما را به یادگار گذاشته‌اند که جاذبه و شیرینی این آثار هر صاحب‌دلی را مست و مسحور می‌کند و این شعر دلنشین مولانا را در گوش جان زمزمه می‌کند که:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

مطالعه‌ی دقیق و عمیق این آثار، نه تنها جان را طراوات و تسادایی می‌بخشد، بلکه روح را به پرواز در می‌آورد و ذهن انسان را خلاق و شکوفامی‌سازد. زیرا هر بیت از این اشعار که الهام گرفته از کتاب وحی و بیانات اهل عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشد، درسی است برای امید و زندگی و گامی بسوی عشق. عشقی که بنیان هستی و آفرینش انسان بر آن نهاده شده است و به قول حضرت مولانا:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
شرح عشق را از من بگویم بر دوام
چون به عشق آیم، خجل باشم از آن
صد قیامت بگذرد و آن ناتمام

خواجه حافظ چه شیرین سروده است:
در ازل پرسم خدایت تجلی دم زد
جلوه‌ای کرد زخت، مملکت ب نداشت
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

خیام زندگی خالی از عشق را حتی برای کسی که در هم ضایع می‌داند:

افسوس بر آن دل که در آن سوزی نیست
روزی که تو بی عشق به سر خواهی بُرد
هم زده‌ی مهر دل افروزی نیست
سایه‌ی تو بر آن روز تو را روزی نیست

و چه خوش گفته حکیم نظامی که انسان بدون عشق افسرده و بی‌جان است:

کسی کز عشق خالی شد، فسرده است
نروید تخم کس بی‌دانه‌ی عشق
گرش صد جان بود، بی‌جان مرده است
کس ایمن نیست جز در خانه‌ی عشق

ز سوز عشق خوشتر در جهان نیست

که بی او گُل نخندید، ابر نگریست

و اما هاتف اصفهانی گفته است:

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نا دیدنی است، آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری همه افق گُلستان بینی
هر چه داری اگر به عشق دهی کافرم گر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر به آتش عشق
عشق را کیمیای جان بینی

و ساجاد حریف عشق را از کتاب «صفات العاشقین» مولانا هلالی بشنود:

جهان یک آتشد از ریای عشیق است فلک یک سبزه از صحرای عشق است
ز کار عشق بهتر بشای نیست به از سودای عشق اندیشه‌ای نیست
اسیر عشق، آتشد نه آتش دهد گر از غم جان دهد، شادی نخواهد
زیان و سود عالم سر بسریع همین عشق است در عالم، دگر هیچ
بهار عشق را پژمردگی نیست شراب شوق را افسردگی نیست
دلا، پروانه‌ای، شمع یی‌رافرور به داغ عشق او می‌ساز و می‌سوز
گدای عشق و شاه انجمن باش بر سلطان وقت خویش باش
چو عشق آمد مخور غم، شاد بنشین ز غم عالم، بی‌جهان آزاد بنشین
خطاب عاشقان دور از عتاب است خطای عالم، ز من صواب است
خطا بر عاشق بی‌دل نگیرند
ز عاشق هر چه آید در پذیرند

اکنون خدای بزرگ را شاکرم که این توفیق را به من داد تا قطره‌ای از دریای بیکران آثار
این بزرگان را در اختیار علاقه‌مندان شعر و ادب فارسی قرار دهم.

تیر ماه ۱۳۹۳ - عباس یزدی